**اخلاق امام حسن مجتبی علیه السلام**

**منبع : زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام , رسولی محلاتی، سید هاشم**

**اخلاق آن حضرت**

شمه ای از فضایل امام مجتبی(ع)را در بخشهای گذشته به مناسبتهای مختلف ذکر کرده ایم و در اینجا نیز شمه ای را به اطلاع شما می رسانیم:

مرحوم شیخ صدوق در کتاب امالی به سند خود از امام صادق(ع)روایت کرده که آن حضرت فرمود:

حسن بن علی(ع)عابدترین مردم زمان خود و زاهدترین آنها و برترین آنها بود، و چنان بود که وقتی حج به جای می آورد، پیاده به حج می رفت و گاهی نیز پای برهنه راه می رفت. (1)

و چنان بود که وقتی یاد مرگ می کرد می گریست، و چون یاد قبر می کرد می گریست، و چون از قیامت و بعث و نشور یاد می کرد می گریست، و چون متذکر عبور و گذشت از صراط-در قیامت-می شد می گریست.

و هر گاه به یاد توقف در پیشگاه خدای تعالی در محشر می افتاد، فریادی می زد و روی زمین می افتاد...

و چون به نماز می ایستاد بندهای بدنش می لرزید، و چون نام بهشت و جهنم نزد او برده می شد مضطرب و نگران می شد و از خدای تعالی رسیدن به بهشت و دوری از جهنم را درخواست می کرد...و هر گاه در وقت خواندن قرآن به جمله «یا ایها الذین آمنوا»می رسید می گفت: «لبیک اللهم لبیک »...

و پیوسته در هر حالی که کسی آن حضرت را می دید به ذکر خدا مشغول بود، و از همه مردم راستگوتر، و در نطق و بیان از همه کس فصیحتر بود... (2)

و مرحوم ابن شهرآشوب در کتاب مناقب از کتاب محمد بن اسحاق روایت کرده که گوید:

«ما بلغ احد من الشرف بعد رسول الله(ص)ما بلغ الحسن »(احدی پس از رسول خدا(ص)در شرافت مقام به حسن بن علی(ع)نرسید.)

و سپس می گوید: رسم چنان بود که برای آن حضرت بر در خانه اش فرش می گستراندند، و چون امام(ع)می آمد و روی آن فرش می نشست، راه بسته می شد و بند می آمد، زیرا کسی از آنجا نمی گذشت جز آنکه به خاطر جلالت مقام آن حضرت می ایستاد و جلو نمی رفت، و هنگامی که امام(ع)از ماجرا مطلع می شد برمی خاست و داخل خانه می شد و مردم هم می رفتند و راه باز می شد...

و دنبال این حدیث، راوی گوید:

«و لقد رایته فی طریق مکة ماشیا فما من خلق الله احد رآه الا نزل و مشی حتی رایت سعد بن ابی وقاص یمشی » (3)

(من آن حضرت را در راه مکه پیاده مشاهده کردم و هیچ یک از خلق خدا نبود که او را مشاهده کند جز آنکه پیاده می شد و پیاده می رفت تا آنجا که سعد بن ابی وقاص را دیدم(به احترام آن حضرت)پیاده می رفت.)و از روضة الواعظین فتال نیشابوری روایت کرده که گوید:

«ان الحسن بن علی کان اذا توضا ارتعدت مفاصله و اصفر لونه، فقیل له فی ذلک فقال: حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش ان یصفر لونه و ترتعد مفاصله، و کان علیه السلام اذا بلغ باب المسجد رفع راسه و یقول: الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسی ء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم...»

(حسن بن علی(ع)چنان بود که چون وضو می گرفت بندهای استخوانش به هم می خورد و رنگش زرد می گشت، و چون سببش را پرسیدند فرمود: هر کس که در پیشگاه پروردگار بزرگ می ایستد باید این گونه باشد که بندهایش به هم بخورد و رنگش زرد شود.و چون بر در مسجد می رسید، سرش را بلند کرده و می گفت:

خدایا میهمانت بر در خانه توست، ای نیکوکار!بدکار به درب خانه ات آمده، پس از زشتیهایی که نزد من است به خوبی هایی که نزد تو است درگذر، ای بزرگوار!)

و از کتاب فائق زمخشری روایت کرده که گوید: رسم امام حسن(ع)چنان بود که چون از نماز صبح فارغ می شد با کسی سخن نمی گفت تا آفتاب طلوع کند...

و آن حضرت بیست و پنج بار پیاده حج به جای آورد...

و اموال خود را دو بار با خدا تقسیم کرد...(یعنی نصف آن را در راه خدا به فقرا داد...) (4) و از حلیة الاولیاء ابی نعیم نقل کرده که به سندش از امام باقر(ع)روایت نموده که فرمود:

«قال الحسن: انی لاستحیی من ربی ان القاه و لم امش الی بیته فمشی عشرین مرة من المدینة علی رجلیه.و فی کتابه بالاسناد عن شهاب بن عامر: ان الحسن بن علی(ع) قاسم الله تعالی ماله مرتین حتی تصدق بفرد نعله، .و فی کتابه بالاسناد عن ابی نجیح ان الحسن بن علی(ع)حج ماشیا و قسم ماله نصفین.و فی کتابه بالاسناد عن علی بن جذعان قال: خرج الحسن بن علی من ماله مرتین و قاسم الله ماله ثلاث مرات حتی ان کان لیعطی نعلا و یمسک نعلا و یعطی خفا و یمسک خفا.

و روی عبد الله بن عمر عن ابن عباس قال: لما اصیب معاویة قال: ما آسی علی شی ء الا علی ان احج ماشیا، و لقد حج الحسن بن علی خمسا و عشرین حجة ماشیا و ان النجایب لتقاد معه و قد قاسم الله ماله مرتین حتی ان کان لیعطی النعل و یمسک النعل و یعطی الخف و یمسک الخف ».

(من از خدا شرم دارم که دیدارش کنم و پیاده به خانه اش نرفته باشم.و به همین خاطر بیست بار پیاده از مدینه به حج رفت.

و به سند خود از شهاب بن عامر روایت کرده که حسن بن علی(ع)دو بار همه مالش را با خدا تقسیم کرده و دو نصف کرد، حتی نعلین خود را...

و به سند خود از علی بن جذعان روایت کرده که گوید: حسن بن علی(ع)دو بار همه مال خود را در راه خدا داد و سه بار هم تقسیم کرد، نصف برای خود و نصف را در راه خدا داد. ..)

**تواضع و فروتنی آن حضرت**

ابن شهرآشوب در مناقب و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران به سند خود روایت کرده اند که امام حسن بن علی(ع)بر جمعی ازفقرا (5) عبور کرد که روی زمین نشسته و تکه های نانی در پیش روی خود گذارده و می خوردند، و چون آن حضرت را دیدند تعارف کرده گفتند:

هلم یابن بنت رسول الله الی الغداء»!

(ای پسر دختر رسول خدا بفرما!به صبحانه!)

امام(ع)پیاده شد و این آیه را خواند:

ان الله لا یحب المستکبرین »(براستی که خدا مستکبران را دوست نمی دارد!)

و سپس شروع کرد به خوردن غذای آنان و چون سیر شدند امام(ع)آنها را به مهمانی خود دعوت کرد و از آنها پذیرایی و اطعام کرده و جامه نیز بر تن آنها پوشانید، و چون فراغت یافت فرمود:

«الفضل لهم (6) لانهم لم یجدوا غیر ما اطعمونی، و نحن نجد اکثر منه » (7)

(با همه اینها فضیلت و برتری از آنهاست، زیرا آنها بغیر از آنچه ما را بدان پذیرایی و اطعام کردند چیز دیگری نداشتند، ولی ما بیش از آنچه دادیم باز هم داریم!)

ملا محمد باقر مجلسی(ره)در بحار الانوار از برخی کتابهای مناقب معتبره به سندش از مردی به نام نجیح روایت کرده که گوید:

حسن بن علی(ع)را دیدم که غذا می خورد و سگی نیز در پیش روی او بود که آن حضرت هر لقمه ای که می خورد لقمه دیگری همانند آن را به آن سگ می داد.

من که آن منظره را دیدم به آن حضرت عرض کردم: اجازه می دهی من این سگ را با سنگ بزنم و از سر سفره شما دور کنم؟در جواب من فرمود:

«دعه انی لاستحیی من الله عز و جل ان یکون ذو روح ینظر فی وجهی و انا آکل ثم لا اطعمه »!

(او را بحال خود واگذار که من از خدای عز و جل شرم دارم که حیوان روح داری در روی من نگاه کند و من چیزی بخورم و به او نخورانم!) (8)

سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء روایت کرده که هنگامی امام حسن(ع)در مکان نشسته بود و چون خواست از آنجا برود فقیری وارد شد، امام(ع)به آن مرد فقیر خوش آمد گفته و با او ملاطفت کرد و سپس به او فرمود:

«انک جلست علی حین قیام منا افتاذن بالانصراف »؟

ای مرد تو وقتی نشستی که ما برای رفتن برخاستیم، آیا اجازه رفتن به من می دهی؟)

مرد فقیر عرض کرد:

«نعم یابن رسول الله »(آری ای پسر رسول خدا) (9)

**انس با قرآن و خوف و خشیت آن حضرت**

از کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی-یکی از دانشمندان اهل سنت-از ام موسی روایت شده که گفته: رسم امام حسن بن علی(ع)آن بود که چون به بستر خواب می رفت، سوره کهف را می خواند و می خوابید. (10) و زمخشری در کتاب ربیع الابرار روایت کرده که حسن بن علی چنان بود که چون از وضوی نماز فارغ می شد رنگش تغییر می کرد و می فرمود:

«حق علی من اراد ان یدخل علی ذی العرش ان یتغیر لونه » (11)

شیخ صدوق(ره)در کتاب امالی به سندش از امام رضا(ع)روایت کرده که فرمود: چون هنگام وفات امام حسن(ع)رسید، گریست!

به آن حضرت عرض شد: چگونه می گریی با اینکه مقام شما نسبت به رسول خدا(ص)آنگونه است؟و رسول خدا(ص)درباره شما آن سخنان را فرمود؟ (12) و بیست مرتبه پیاده حج به جای آورده ای؟و سه بار مال خود را با خدا تقسیم کرده ای؟

امام(ع)در پاسخ فرمود:

«انما ابکی لخصلتین: لهول المطلع و فراق الاحبة » (13)

(من به دو جهت می گریم یکی برای دهشت از روز قیامت و دیگری برای فراق دوستان!)

و در روایت دیگری از طریق اهل سنت آمده که چون برادرش حسین(ع)سبب گریه آن حضرت را پرسید در پاسخ فرمود:

«یا اخی ما جزعی الا انی ادخل فی امر لم ادخل فی مثله و اری خلقا من خلق الله لم ار مثلهم قط » (14)

(برادر جان بی تابی من نیست جز برای آنکه در چیزی درآیم که همانندش را ندیده و داخل نشده ام، و خلقی از خلقهای خدا را می بینم که همانندشان را ندیده ام.)

و در حدیث دیگری است که فرمود:

«انی اقدم علی امر عظیم و هول لم اقدم علی مثله قط » (15)

و این اشعار را نیز ابن آشوب و دیگران در بی اعتباری دنیا و زهد در آن از آن حضرت روایت کرده اند:

قل للمقیم بغیر دار اقامة

حان الرحیل فودع الاحبابا

ان الذین لقیتهم و صحبتهم

صاروا جمیعا فی القبور ترابا

(بگو بدانکه رحل اقامت به سرای ناپایدار افکنده، زمان کوچ نزدیک شد با دوستان وداع کن.آنها که دیدار کردی و همدمشان بودی همگی در گورها به خاک تبدیل شدند.)

یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها

ان المقام بظل زائل حمق

(ای لذت طلبان دنیای ناپایدار براستی که جای گزیدن در سایه ناپایدار حماقت است. )

لکسرة من خسیس الخبز تشبعنی

و شربة من قراح الماء تکفینی

و طرة من دقیق الثوب تسترنی

حیا و ان مت تکفینی لتکفینی

(براستی که یک تکه نان عادی مرا سیر کند، و یک شربت آب معمولی مرا کفایت کند.و یک قطعه از پارچه نازک در زمان حیات مرا بپوشاند و اگر مردم نیز برای کفنم کفایت کند.)

**در راه زیارت خانه خدا و سفر حج**

چنانکه در صفحات قبل خواندید، امام حسن(ع)بارها پیاده به سفر حج رفت که عدد آنها را برخی بیست سفر و برخی بیست و پنج سفر ذکر کرده اند، که از آنجمله حاکم نیشابوری-از دانشمندان اهل سنت-به سندخود از عبد الله بن عبید روایت کرده که گوید:

«لقد حج الحسن بن علی خمسا و عشرین حجة ماشیا و ان النجائب لتقاد معه » (16)

(براستی که حسن بن علی بیست و پنج سفر پیاده به حج رفت و مرکبهای راهوار او را بدون سوار همراهش می کشیدند.)

و نظیر این روایت را بیهقی در سنن کبری و بیش از ده نفر دیگر از دانشمندان اهل سنت از عبد الله بن عبید روایت کرده اند. (17)

چنانکه در بیش از پنجاه حدیث دیگر از راویان و مؤلفان اهل سنت به سندشان از محمد بن علی و علی بن زید بن جذعان به همین مضمون روایاتی نقل شده است. (18)

و در این باره حدیث جالبی نیز در کتابهای کافی و خرائج و مناقب ابن شهرآشوب (19) از ابی اسامة از امام صادق از پدرانش(ع)روایت شده که متضمن معجزه و کرامتی نیز از آن حضرت می باشد و آن حدیث این است که فرمود:

حسن بن علی(ع)در یکی از این سفرها، از مکه به سوی مدینه حرکت کرد و پیاده می رفت، و در اثر همان پیاده روی، پاهای آن حضرت ورم کرد و برخی از همراهان عرض کردند: خوب است سوار شوید تا این ورم بر طرف گردد؟

امام(ع)فرمود: نه، ولی ما هنگامی که به منزلگاه می رسیم مرد سیاه چهره ای پیش ما خواهد آمد که با خود روغنی دارد و برای مداوای این ورم خوب است و شما آن روغن را از او بخرید و در خرید با او سختگیری نکنید(و چانه نزنید).

برخی از همراهان و خدمتکاران عرض کردند: سر راه ما چنین منزلی که کسی بیاید و چنین دارویی بفروشد نیست!؟

فرمود: چرا این منزل سر راه ماست.

و به دنبال این گفتگو چند میل راه رفتند که مرد سیاه چهره ای پیش روی ایشان در آمد، امام حسن(ع)به خدمتکار خود فرمود: این است آن مرد سیاه(که گفتم)روغن را به قیمتی که می گوید از او بگیر، و چون نزد او رفت، مرد سیاه گفت: این روغن را برای چه کسی می خواهی؟

پاسخ داد: برای حسن بن علی بن ابیطالب(ع)!

سیاه گفت: مرا نزد او ببر، و چون او را نزد امام(ع)بردند عرض کرد:

«یابن رسول الله انی مولاک لا اخذ ثمنا و لکن ادع الله ان یرزقنی ولدا سویا ذکرا یحبکم اهل البیت فانی خلفت امراتی تمخض »

(ای پسر رسول خدا من از دوستان شمایم که بهایی نخواهم گرفت، ولی از خدا بخواه که مرا فرزند پسری صحیح و سالم روزی کند که شما خاندان را دوست بدارد، زیرا من که آمدم زنم در حال زاییدن بود.)

امام(ع)فرمود: به خانه ات برو که خدای تعالی فرزند پسری سالم به تو خواهد داد.

مرد سیاه فورا به خانه اش رفت و مشاهده کرد که خداوند پسری سالم به او عنایت کرده، و آن مرد خوشحال به نزد امام حسن(ع)بازگشته و به آن حضرت دعا کرده و ولادت آن فرزند را اطلاع داد، و امام(ع)نیز روغن را به پاهای خود مالید و هنوز از آن منزل نرفته بودند که ورم پاهای آنحضرت برطرف گردید.

**نمونه هایی از کرم و سخاوت امام(ع)**

درباره سخاوت امام(ع)روایات زیاد و جالبی نقل شده که برخی از آنها را ذیلا خواهید خواند، و در حدیثی آمده که امام حسن(ع)هیچ گاه سائلی را رد نکرد و در برابر درخواست او«نه »نگفت، و چون به آن حضرت عرض شد: چگونه است که هیچ گاه سائلی را رد نمی کنید؟پاسخ داد: «انی لله سائل و فیه راغب و انا استحیی ان اکون سائلا و ارد سائلا و ان الله تعالی عودنی عادة، عودنی ان یفیض نعمه علی، و عودته ان افیض نعمه علی الناس، فاخشی ان قطعت العادة ان یمنعنی المادة »!

(من سائل درگاه خدا و راغب در پیشگاه اویم، و من شرم دارم که خود درخواست کننده باشم و سائلی را رد کنم، و خداوند مرا به عادتی معتاد کرده، معتادم کرده که نعمتهای خود را بر من فرو ریزد، و من نیز در برابر او معتاد شده ام که نعمتش را به مردم بدهم، و ترس آن را دارم که اگر عادتم را ترک کنم اصل آن نعمت را از من دریغ دارد.)

امام(ع)به دنبال این گفتار این دو شعر را نیز انشا فرمود:

«اذا ما اتانی سائل قلت مرحبا

بمن فضله فرض علی معجل

و من فضله فضل علی کل فاضل

و افضل ایام الفتی حین یسئل » (20)

(هنگامی که سائلی نزد من آید بدو گویم: خوش آمدی ای کسی که فضیلت او بر من فرضی است عاجل.و کسی که فضیلت او برتر است بر هر فاضل، و بهترین روزهای جوانمرد روزی است که مورد سؤال قرار گیرد، و از او چیزی درخواست شود.)

این هم داستان جالبی است:

ابن کثیر از علمای اهل سنت در البدایة و النهایة روایت کرده که امام(ع)غلام سیاهی را دید که گرده نانی پیش خود نهاده و خودش لقمه ای از آن می خورد و لقمه دیگری را به سگی که آنجا بود می دهد.

امام(ع)که آن منظره را دید بدو فرمود: انگیزه تو در این کار چیست؟

پاسخ داد:

«انی استحیی منه ان آکل و لا اطعمه »(من از او شرم دارم که خود بخورم و به او نخورانم!)

امام(ع)بدو فرمود: از جای خود برنخیز تا من بیایم!سپس به نزد مولای آن غلام رفت و او را با آن باغی که در آن زندگی می کرد از وی خریداری کرد، آنگاه آن غلام را آزاد کرده و آن باغ را نیز به او بخشید! (21)

**چه نامه پر برکتی**

ابراهیم بیهقی، یکی از دانشمندان اهل سنت، در کتاب المحاسن و المساوی (22) روایت کرده که مردی نزد امام حسن(ع)آمده و اظهار نیازی کرد، امام(ع)بدو فرمود:

«اذهب فاکتب حاجتک فی رقعة و ارفعها الینا نقضیها لک »(برو و حاجت خود را در نامه ای بنویس و برای ما بفرست ما حاجتت را برمی آوریم!)

آن مرد رفت و حاجت خود را در نامه ای نوشته برای امام(ع)ارسال داشت، و آن حضرت دو برابر آنچه را خواسته بود به او عنایت فرمود.شخصی که در آنجا نشسته بود عرض کرد:

«ما کان اعظم برکة الرقعة علیه یابن رسول الله!»(براستی چه پر برکت بود این نامه برای این مرد ای پسر رسول خدا!)

امام(ع)فرمود:

«برکتها علینا اعظم حین جعلنا للمعروف اهلا، اما علمت ان المعروف ما کان ابتداءا من غیر مسئلة، فاما من اعطیته بعد مسئلة فانما اعطیته بما بذل لک من وجهه »(برکت او زیادتر بود که ما را شایسته این کار خیر و بذل و بخشش قرار داد، مگر ندانسته ای که بخشش و خیر واقعی، آن است که بدون سؤال و درخواست باشد، و اما آنچه را پس از درخواست و مسئلت بدهی که آن را در برابر آبرویش پرداخته ای!)

**و چه لقمه پر برکتی**

قندوزی، از نویسندگان اهل سنت، در کتاب ینابیع المودة (23) از حضرت رضا(ع)روایت کرده که امام حسن(ع)به خلاء (24) رفت و لقمه نانی را در آنجا دید، پس آن را برداشت و با چوبی آن را پاک کرد و به برده اش داد، و چون بیرون آمد آن را از آن برده مطالبه کرد و برده گفت:

«اکلتها یا مولای »؟

(ای آقای من، من آن را خوردم!)

امام(ع)به او فرمود:

«انت حر لوجه الله »!

(تو در راه خدا آزادی!)

آنگاه فرمود: از جدم رسول خدا(ص)شنیدم که می فرمود:

«من وجد لقمة فمسحها او غسلها ثم اکلها اعتقه الله تعالی من النار، فلا اکون ان استعبد رجلا اعتقه الله عز و جل من النار».

(کسی که لقمه ای را افتاده ببیند و آن را پاک کرده یا بشوید و بخورد، خدای تعالی او را از آتش دوزخ آزاد کند، و من چنان نیستم که مردی را که خدای عز و جل از آتش دوزخ آزاد کرده به بردگی خود گیرم.)

**و چه شاخه گل پر برکتی**

زمخشری در کتاب ربیع الابرار از انس بن مالک روایت کرده که گوید: من در دمت حسن بن علی(ع)بودم که کنیزکی بیامد و شاخه گلی را به آن حضرت هدیه کرد.

حسن بن علی بدو گفت:

«انت حرة لوجه الله »(تو در راه خدا آزادی!)

من که آن ماجرا را دیدم به آن حضرت عرض کردم: کنیزکی شاخه گل بی ارزشی به شما هدیه کرد و تو او را آزاد کردی؟

در پاسخ فرمود:

«هکذا ادبنا الله تعالی «اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها»و کان احسن منها اعتاقها» (25)

(اینگونه خدای تعالی ما را ادب کرده که فرمود: «وقتی تحیه ای به شما دادند، تحیتی بهتر دهید»و بهتر از آن آزادی اوست.)

**دفع دشمنی خطرناک از مردی به وسیله امام**

از کتاب العدد روایت شده که گفته اند مردی در حضور امام حسن(ع)ایستاده، گفت:

«یابن امیر المؤمنین بالذی انعم علیک بهذه النعمة التی ما تلیها منه بشفیع منک الیه بل انعاما منه علیک، الا ما انصفتنی من خصمی فانه غشوم ظلوم، لا یوقر الشیخ الکبیر و لا یرحم الطفل الصغیر»!

(ای فرزندان امیر مؤمنان سوگند به آنکه این نعمت را به تو داده که واسطه ای برای آن قرار نداده، بلکه از روی انعامی که بر تو داشته آن را به تو مرحمت فرموده، که حق مرا از دشمن بیدادگر و ستمکارم بگیری که نه احترام پیران سالمند را نگهدارد و نه بر طفل خردسال رحم کند!)

امام(ع)که تکیه کرده بود، برخاست و سر پا نشست و به آن مرد فرمود: این دشمن تو کیست تا من شرش را از سر تو دور کنم؟

عرض کرد: فقر و نداری!

امام(ع)سر خود را به زیر انداخت و لختی فکر کرد و سپس سربرداشت و به خدمتکار خود فرمود:

«احضر ما عندک من موجود»؟

(هر چه موجودی داری حاضر کن!)

خدمتکار رفت و پنجهزار درهم آورد.

امام(ع)فرمود: این پول را به این مرد بده، آنگاه به وی فرمود:

«بحق هذه الاقسام التی اقسمت بها علی متی اتاک خصمک جائرا الا ما اتیتنی منه متظلما» (26)

(به حق همین سوگندهایی که مرا بدانها سوگند دادی که هرگاه این دشمنت برای زورگویی نزد تو آمد حتما برای گرفتن حق خود نزد من آیی!)

**دو نمونه از بزرگواری های امام(ع)**

محمد بن یوسف زرندی، از دانشمندان اهل سنت، در کتاب نظم درر السمطین روایت کرده که مردی نامه ای به دست امام حسن(ع)داد که در آن حاجت خود را نوشته بود.

امام(ع)بدون آنکه نامه را بخواند بدو فرمود:

«حاجتک مقضیة »!

(حاجتت رواست!)

شخصی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا خوب بود نامه اش را می خواندی و می دیدی حاجتش چیست و آنگاه بر طبق حاجتش پاسخ می دادی؟

امام(ع)پاسخی عجیب و خواندنی داد و فرمود:

«اخشی ان یسئلنی الله عن ذل مقامه حتی اقرء رقعته » (27) بیم آن را دارم که خدای تعالی تا بدین مقدار که من نامه اش را می خوانم از خواری مقامش مرا مورد موآخذه قرار دهد.)

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمة و غزالی در کتاب احیاء العلوم و ابن شهر آشوب در مناقب و بستانی در دائرة المعارف خود با مختصر اختلافی از ابو الحسن مدائنی و دیگران روایت کرده اند (28) که امام حسن(ع)و امام حسین(ع)و عبد الله بن جعفر (29) شوهر حضرت زینب(ع))به قصد انجام زیارت حج خانه خدا از مدینه حرکت کردند و چون بار و بنه آنها را از پیش برده بودند، دچار گرسنگی و تشنگی شدیدی شدند و در این خلال به خیمه پیرزنی برخوردند و از او نوشیدنی خواستند!

پیرزن گفت: آب و نوشیدنی در خیمه نیست، ولی در کنار خیمه گوسفندی است که می توانید از شیر آن گوسفند استفاده کنید، آن را بدوشید و شیرش را بنوشید!

آنها رفتند و شیر گوسفند را دوشیده و خوردند، و سپس از او خوراکی خواستند.

زن گفت: جز همین گوسفند مالک چیزی نیستم و چیز دیگری نزد من یافت نمی شود، یکی از شما آن را ذبح کنید تا من برای شما غذایی تهیه کنم؟

در این وقت یکی از آنها برخاست و گوسفند را ذبح کرد و پوستش را کند و آماده طبح نموده و آن زن نیز برخاسته برای ایشان غذایی تهیه کرد و آنها خوردند و لختی بیاسودند تا وقتی که گرمای هوا شکسته شد، برخاسته و آماده رفتن شدند و به آن زن گفتند:

«یا امة الله نحن نفر من قریش نرید حج بیت الله الحرام فاذا رجعنا سالمین فهلمی الینا لنکافئک علی هذا الصنع الجمیل »(ای زن!ما افرادی از قریش هستیم که اراده زیارت حج بیت الله را داریم و چون سالم بازگشتیم، نزد ما بیا تا پاداش این محبت تو را بدهیم!)

آنها رفتند، و چون شوهر آن زن آمد و جریان را شنید، خشمناک شده و او را سرزنش کرده، گفت:

«ویحک تذبحین شاتی لاقوام لا تعرفینهم ثم تقولین: نفر من قریش »؟!

(وای بر تو!گوسفند مرا برای مردمانی که نمی شناسی سر می بری، آنگاه به من می گویی: افرادی از قریش بودند؟!)

این جریان گذشت و پس از مدتی، فقر و نیاز، آن پیرزن و شوهرش را، ناچار به شهر مدینه کشانید و چون سرمایه و کسب و کاری نداشتند به جمع آوری سرگین و پشگل مشغول شده و از این طریق امرار معاش کرده و زندگی خود را می گذراندند.

در یکی از روزها پیرزن عبورش بر در خانه امام حسن(ع)افتاد و در حالی که امام(ع)بر در خانه بود از آنجا گذشت و چون آن حضرت او را دید شناخت، ولی پیرزن امام را نشناخت.در این وقت امام حسن(ع)به غلامش دستور داد به دنبال آن پیرزن برود و او را به نزد وی بیاورد.

غلام برفت و او را بازگرداند و امام حسن(ع)بدو فرمود: آیا مرا می شناسی؟

گفت: نه!

فرمود: من همان مهمان تو در فلان روز هستم!

پیرزن گفت: پدر و مادرم بقربانت!

امام حسن(ع)دستور داد هزار گوسفند برای او خریداری کردند و با هزار دینار پول همه را به او داد، و به دنبال آن نیز وی را به نزد برادرش حسین(ع)فرستاد.

امام حسین(ع)از آن زن پرسید: برادرم حسن چه مقدار بتو داد؟

عرض کرد: هزار گوسفند و هزار دینار!

امام حسین(ع)نیز دستور داد همان مقدار گوسفند و همان مقدار پول به آن پیرزن دادند، و سپس او را به همراه غلام خود به نزد عبد الله بن جعفر فرستاد، و عبد الله از آن پیرزن پرسید:

حسن و حسین(ع)چقدر بتو دادند؟

پاسخ داد: دو هزار گوسفند و دو هزار دینار!

عبد الله دستور داد: دو هزار گوسفند و دو هزار دینار به او دادند!و به او گفت: اگر از آغاز به نزد من آمده بودی، من آن دو را به رنج و تعب می انداختم! (30)

و در کشف الغمه اربلی آمده که گوید:

این قصه در کتابها و داستانهای ائمه اطهار(ع)مشهور است، و در روایت دیگری که از طریقی دیگر نقل شده اینگونه است که مرد دیگری نیز به همراه آنان بود و آن زن در آغاز نزد عبد الله بن جعفر رفت و عبد الله بدو گفت:

«ابدئی بسیدی الحسن و الحسین »(به آقایان من حسن و حسین آغاز کن!)

و چون به نزد امام حسن(ع)رفت آن حضرت یکصد شتر به او داد و امام حسین(ع)نیز یکهزار گوسفند به او عنایت فرمود و چون به نزد عبد الله بن جعفر بازگشت و داستان خود را باز گفت، عبد الله بدو گفت: دو سرور من کار شتر و گوسفند را انجام دادند(و خیال مرا از این بابت آسوده کردند)و سپس دستور داد هزار دینار به او پرداخت کردند...!در اینجا پیرزن به نزد آن مردی که از مردم مدینه بود و در آن سفر همراه آن سه بزرگوار بود رفت، و چون ماجرا را برای آن مرد باز گفت، وی بدان زن گفت:

«انا لا اجاری اولئک الاجواد فی مدی، و لا ابلغ عشر عشیرهم فی الندی، و لکن اعطیک شیئا من دقیق و زبیب...»

(من هرگز به پای این سخاوتمندان بی بدل در جود نمی رسم و به یک دهم آنها نیز در بخشش نخواهم رسید، ولی مختصری آرد و کشمش به تو می دهم!)

و به دنبال این ماجرا آن پیرزن آنها را گرفت و به دیار خود بازگشت. (31)

**چه کسی همانند این جوانمردان است؟**

از کتاب خصال شیخ صدوق(ره)روایت شده که مردی نزد عثمان بن عفان رفت و از او-که بر درب مسجد نشسته بود-درخواست بخششی کرد، عثمان دستور داد پنج درهم به او بدهند.

آن مرد گفت: این مقدار دردی را از من دوا نمی کند، پس مرا به شخصی راهنمایی کن که حاجتم را برآورده سازد!

عثمان به گوشه ای از مسجد که امام حسن و امام حسین(ع)و عبد الله بن جعفر در آنجا نشسته بودند، اشاره کرده گفت:

«دونک هؤلاء الفتیة »!

(به نزد این جوانمردان برو!)

آن مرد نیز متوجه آنها شده و حاجت خود را به ایشان معروض داشت!

حسنین(ع)به آن مرد رو کرده گفتند: «ان المسئلة لا تحل الا فی احدی ثلاث، دم مفجع، او دین مقرح، او فقر مدقع ففی ایها تسئل »(سؤال جز در یکی از سه چیز جایز نیست: خونی فاجعه آمیز، یا بدهکاری دردآور و جانسوز، یا فقری که انسان را خاکستر نشین کند، اکنون بگو: تو در کدامیک از این سه مورد سؤال می کنی؟)

پاسخ داد: در یکی از همین سه مورد است!

در اینجا امام حسن(ع)دستور داده پنجاه دینار به او بدهند، و امام حسین(ع)چهل و نه دینار و عبد الله بن جعفر چهل و هشت دینار!

آن مرد پولها را گرفت و از نزد ایشان رفت و عبورش به عثمان افتاد، عثمان از او پرسید: چه کردی؟و آن مرد داستان خود و کرم و بزرگواری حسنین(ع)و عبد الله بن جعفر را برای او بازگو کرد و عثمان که دچار شگفتی شده بود گفت:

«من لک بمثل هوءلاء الفتیة؟!اولئک فطموا العلم فطما، و حازوا الخیر و الحکمة » (32)

(چه کسی همانند این جوانمردان است، اینان از پستان علم و دانش شیر خورده و خیر و حکمت را نزد خود گرد آورده اند.)

نگارنده گوید: نظیر این روایت از عیون الاخبار ابن قتیبة نیز نقل شده، با چند تفاوت:

اول-آنکه به جای عثمان، عبد الله بن عمر ذکر شده.

دوم-آنکه امام حسن(ع)بدو فرمود:

«ان المسئلة لا تصلح الا فی دین فادح، او فقر مدقع، او حمالة مفظعة »(سؤال شایسته نیست جز در بدهکاری سنگین، یا فقری که به خاک مذلت نشاند، یا خونبهایی و یا بدهکاری که انسان را درمانده سازد؟)و آن مرد در پاسخ گفت: یکی از همین سه چیز است.

سوم-اینکه در نقل مزبور آمده که امام حسن(ع)یکصد دینار به او داد و امام حسین(ع) نود و نه دینار به او پرداخت کرد، چون خوش نداشت که در بخشش و عطا همانند برادرش حسن(ع)عمل کرده باشد.

و تفاوت چهارم-آنکه در این روایت نامی از عبد الله بن جعفر ذکر نشده است. (32)

**زهد امام حسن(ع)**

در اثبات زهد امام حسن(ع)همین مقدار کافی است که به خاطر حفظ خون مسلمانان از زمامداری و حکومت-که حق مسلم او بود، به شرحی که خواندید-چشم پوشی نموده، آن را واگذار کرد...

و از شیخ صدوق(ره)نقل شده که درباره زهد امام حسن(ع)کتاب جداگانه ای نوشته و آن را زهد الحسن نامیده است...

و نویسندگان و ارباب تراجم اجماع دارند که حسن بن علی(ع)پس از جدش رسول خدا و پدرش علی(ع)از همه مردم زاهدتر بوده... (34)

و این داستان را نیز از تاریخ ابن عساکر نقل کرده اند که از شخصی به نام مدرک بن زیاد روایت کرده که گوید:

ما در باغهای ابن عباس بودیم که امام حسن و امام حسین(ع)و پسران عباس وارد شدند و مقداری در آن باغها گردش کردند، سپس در کنار یکی از جوی های آن نشستند، آنگاه امام حسن(ع)فرمود:

«یا مدرک هل عندک غذاء»؟

(ای مدرک آیا غذایی داری؟)عرض کردم: آری، و به دنبال آن قرص نانی با قدری نمک و دو شاخه سبزی نزد آن حضرت بردم، و امام(ع)آن را خورده و فرمود:

«یا مدرک ما اطیب هذا»؟

(ای مدرک چه غذای خوبی!)

پس از آن غذایی در نهایت خوبی آوردند، و امام(ع)متوجه مدرک شده و به او دستور داد غلامان را جمع کند و آن غذا را نزد آنها بگذارد.

مدرک غلامان را جمع آوری کرد و آنها از آن غذا خوردند، ولی امام(ع)چیزی از آن نخورد.

مدرک عرض کرد: چرا از غذا نمی خورید؟

امام(ع)فرمود:

«ان ذاک الطعام احب عندی »(براستی که من همان غذا را بیشتر دوست دارم.) (35)

**مکارم اخلاق و سیره های عملی امام**

مسئله اخلاق از مسائل مهمی است که دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی درباره آن کتابها نوشته و قلمفرسایی ها کرده اند تا جایی که برخی از علمای علم الاجتماع آن را هدف خلقت، و آخرین مرحله کمال انسانیت دانسته اند با این بیان که گفته اند:

ملتهای گذشته در آغاز خلقت با نیروی بدنی خود، بر یکدیگر برتری می جستند، و پس از آنکه جامعه بشریت آن مرحله و دوران اولیه را پشت سر گذارد و ارتقا یافت، علم و دانش معیار برتری انسانها گردید، و چون به حد اعلای ارتقا و مقام والای انسانی رسید، وسیله برتری آنها اخلاق گردید، و با این بیان، اخلاق مرحله نهایی کمال انسان و علت غائی خلقت اوست.و از این سخن که بگذریم در آیات قرآن و روایت اسلامی نیز شواهدی بر این مطلب می توان یافت و اهمیت اخلاق تا بدان درجه و پایه است که لت بعثت اشرف انبیا و خاتم پیغمبران را همان تزکیه انسانها و تعلیم حکمت و فرزانگی آنها، و اکمال مکارم اخلاق ذکر فرموده، که آیه کریمه: «لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة...» (36)

و حدیث شریف نبوی: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق » (37)

را می توان نمونه ای از این آیات و روایات دانست.

و جالب این است که مکارم اخلاق را خود آن بزرگوار در حدیثی به اینگونه تفسیر کرده و فرموده است:

«یا علی ثلاث من مکارم الاخلاق: تعطی من حرمک، و تصل من قطعک و تعفو عمن ظلمک »(ای علی سه چیز از مکارم اخلاق است: دهش و عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده و بپیوندی به کسی که از تو بریده، و در گذری از کسی که به تو ستم کرده!)

و البته دامنه بحث در اینجا وسیع و گسترده است و کتاب ما-که یک کتاب تاریخی است-گنجایش این بحث را ندارد، و ما از زندگانی امام حسن(ع)برای شما نمونه هایی از این گذشتها و مکارم اخلاق را در آغاز این بخش نقل کردیم (38) و ذیلا نیز نمونه های دیگری را از نظر شما گذرانده و به دنبال گفتار تاریخی خود باز می گردیم.

**احسان در برابر آزار دیگران**

همان گونه که در روایت خواندید، منظور از مکارم اخلاق آن اعمالی است که از نظر اخلاقی فوق العادگی داشته باشد، چون برخی از کارها و اخلاقیات انسان است که به طور عادی برای عموم مردم عادی است مثل آنکه کسی به شما نیکی و احسان کند و شما نیز در برابر به او احسان و نیکی کنید، که این یک امر عادی و طبیعی است، و خلاف این کار غیر طبیعی است که قرآن کریم نیز آن را به عنوان یک اصل طبیعی عنوان کرده و می فرماید:

«هل جزاء الاحسان الا الاحسان » (39)

اما اگر کسی توانست تا این حد خود را کنترل کند و این اندازه بر نفس خود مسلط گردد که بدی و ظلم را با احسان و نیکی مقابله کند، این کار از نظر اخلاقی یک کار فوق العاده است که هر کس نمی تواند چنین کاری را انجام دهد...

و به قول شاعر می گوید:

بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی «احسن الی من اساء»!

مرحوم شهید آیت الله استاد مطهری کتابی دارد به نام فلسفه اخلاق که مانند کتابهای دیگر آن استاد بزرگوار، از تحقیق و عمق بسیاری برخوردار و کتاب بسیار نفیسی است، ایشان در آن کتاب تحقیق جالبی در این باره دارد و پس از آنکه قسمتی از دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجادیه را در این باره نقل کرده که دعا کننده گوید:

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و سددنی-لان اعارض من غشنی بالنصح ».

(پروردگارا، درود فرست بر محمد و آل محمد و به من توفیق ده که معارضه کنم به صیحت با آن کسانی که با من بظاهر دوستی می کنند، ولی در واقع می خواهند با من بدی و دغلی کنند.)

«و اجزی من هجرنی بالبر»

(خدایا، به من توفیق ده که جزا بدهم آن کسانی را که مرا رها کرده اند و سراغ من نمی آیند به احسان و نیکی ها.)

«و اثیب من حرمنی بالبذل »(خدایا، به من توفیق ده که پاداش بدهم آن کسانی را که مرا محروم کرده اند به اینکه من به آنها بخشش کنم.)

«و اکافئ من قطعنی بالصلة »

(خدایا، به من توفیق ده که مکافات کنم هر کس که با من قطع صله رحم یا قطع صله مودت می کند مکافات من این باشد که من پیوند کنم.)

«و اخالف من اغتابنی الی حسن الذکر»

(خدایا، به من توفیق ده که مخالفت کنم با آن کسانی که از من غیبت می کنند و پشت سر من از من بدگویی می کنند و اینکه پشت سر آنها همیشه نیکی آنها را بگویم.)

«و ان اشکر الحسنة و اغضی عن السیئة »

(خدایا، به من توفیق ده که نیکی های مردم را سپاسگزار باشم و از بدی های مردم چشم بپوشم.) (40)

سپس از خواجه عبد الله انصاری که مرد عارف و وارسته ای بوده، این جمله را نقل کرده که گفته است:

«بدی را بدی کردن سگساری است، نیکی را نیکی کردن خرکاری است، بدی را نیکی کردن کار خواجه عبد الله انصاری است.» (41) و سپس اشعاری از دیوان منسوب به امیر المؤمنین(ع)نقل کرده که می فرماید:

و ذی سفه یواجهنی بجهل

و اکره ان اکون له مجیبا

یزید سفاهة و ازید حلما

کعود، زاده الاحراق طیبا

(شخص سفیهی از روی جهل با من مواجه می شود، ولی من از پاسخ او کراهت دارم.او بر جهالت و سفاهت خود می افزاید و من بر حلم خود، همانند آن عودی که سوزاندنش عطر آن را زیادتر می کند.)

و در جای دیگر فرمود:

و لقد امر علی اللئیم یسبنی

فمضیت ثمة قلت ما یعنینی

(من بر شخص پست و لئیم می گذرم که مرا دشنام می دهد و من از نزد او گذشته و می گویم من مقصودش نبودم.)

اکنون در زندگانی امام حسن(ع)نمونه این مکارم اخلاق را بخوانید:

1.موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مقتل الحسین(ع)روایت کرده که امام حسن(ع) گوسفندی داشت که بدان علاقه داشت، روزی مشاهده کرد که پای آن گوسفند شکسته شده، به غلامش فرمود: چه کسی پای این گوسفند را شکسته؟

پاسخ داد: من!

فرمود: چرا؟

گفت: می خواستم تا شما را غمگین کنم!

امام(ع)فرمود: اما من تو را خوشحال خواهم کرد، و تو در راه خدا آزادی!و در روایت دیگری است که فرمود:

«لا غمن من امرک بغمی »(من نیز غمگین می کنم آن کسی را که به تو دستور داده تا مرا غمگین کنی-یعنی شیطان)

و به دنبال آن او را آزاد کرد. (42)

پی نوشت ها:

1.در این باره داستان جالبی-که عنوان معجزه نیز داشته-از یک مرد سیاه پوست نقل شده که انشاء الله تعالی در صفحات آینده خواهید خواند.

2.بحار الانوار، ج 43، ص 331.

3.مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 7.

4.و در پاره ای از روایات مانند روایت کشف الغمه از علی بن زید بن جذعان وایت شده که گوید: «خرج الحسن بن علی من ماله مرتین و قاسم الله ثلاث مرات »(دو بار از مال خود بیرون آمد(یعنی هر چه داشت همه را در راه خدا داد)و سه بار هم با خدا تقسیم کرد یعنی نصف آن را در راه خدا داد...)(بحار، ج 43، ص 349).

5.و در نقل ابن ابی الحدید و ابن قشیری «صبیان »(یعنی کودکان)به جای فقرا ذکر شده.

6.و در نقل ابن قشیری است که فرمود: «الید لهم »که در معنی چندان فرقی ندارد.

7.بحار الانوار، ج 43، ص 352 و ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 114.

8.بحار الانوار، ج 43، ص 352، مقتل الحسین موفق ابن احمد، ص 102.

9.تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 73.

10.ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 114.

11.ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 112 و نظیر این حدیث در صفحات قبل نیز از مناقب نقل شده بود.

12.ظاهرا منظور امثال حدیث «ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه »و نظیر آن است که در بخشهای قبل بتفصیل ذکر شده است.

13.بحار الانوار، ج 43، ص 332، امالی مجلسی، ص 39، کشف الغمة، ص 167.

14.ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 174.

15.بحار الانوار، ج 44، ص 154.

16.مستدرک حاکم، ج 3، ص 169.

17 و 18.ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 123.

19.بحار الانوار، ج 43، ص 324 و مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 7.

20.نقل از کنز المدفون سیوطی، (چاپ بولاق)، ص 234 و نور الابصار شبلنجی، ص 111.

21.البدایة و النهایة، (چاپ مصر)، ج 8، ص 38.

22.المحاسن و المساوی، (چاپ بیروت)، ص 55.

23.ینابیع المودة(چاپ اسلامبول)، ص 225.

24.ممکن است منظور«بیت الخلاء»باشد، و احتمال نیز دارد که منظور جایگاهی خلوت باشد.

25.ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 149.

26.بحار الانوار، ج 43، ص 350.

27.ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 141.

28.بحار الانوار، ج 43، صص 348-341 و حیاة الامام الحسن(ع)، ج 1، صص 321-319.

29.عبد الله بن جعفر ابن ابیطالب یکی از سخاوتمندان معروف عرب و از اشراف قریش محسوب می شد.

30.یعنی با پرداخت بیش از این مقدار آن دو بزرگوار را در محذور اخلاقی و مشکل دچار می کردم.

31.بحار الانوار، ج 43، ص 349.

32.خصال صدوق، «باب الثلاثة ».

33.نقل از عیون الاخبار ابن قتیبة، ج 3، ص 140.

34.حیاة الامام الحسن(ع)، ج 1، صص 330-329.

35.تاریخ ابن عساکر، ج 4، ص 212.

36.سوره آل عمران، آیه 164.

37.خصال صدوق، «باب الثلاثه »، حدیث 121.

38.به صفحه 329 به بعد مراجعه نمایید.

39.سوره الرحمن، آیه 60.

40.صحیفه سجادیه، ص 69.

41.استاد در شرح این جمله گوید:

اگر کسی بدی کند و انسان هم در برابر او بدی کند، این سگ رفتاری است، زیرا اگر سگی، سگ دیگری را گاز بگیرد، این یکی هم او را گاز می گیرد، نیکی را نیکی کردن

-خرکاری است، اگر کسی به انسان نیکی کند و انسان هم در مقابل او نیکی کند این کار مهمی نیست، زیرا یک الاغ وقتی که شانه یک الاغ دیگر را می خاراند، او هم فورا شانه این یکی را می خاراند، بدی را نیکی کردن کار خواجه است.

42.ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 117 و حیاة الامام الحسن(ع)، ج 1، ص 314.